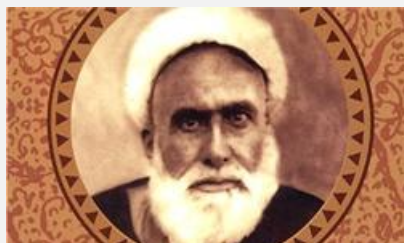


تقاضای زنان هندی از نویسنده مفاتیح چه بود

روزی در نجف اشرف دو زن اهل بمبئی حضور شیخ عباس قمی صاحب «مفاتیح الجنان» رسیدند و تقاضایی را مطرح کردند که شیخ اجابت نکرد.



روزی در نجف اشرف دو زن اهل بمبئی حضور شیخ عباس قمی صاحب «مفاتیح الجنان» رسیدند و تقاضایی را مطرح کردند که شیخ اجابت نکرد.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه فارس، محدث خبیر و عارف زاهد حاج شیخ عباس قمی، معروف به «محدث قمی» از علما و محدثان بزرگ شیعه در اواسط قرن چهارده است.

وی با تالیفات گرانقدرش خدمات شایان توجهی به اسلام و تشیع کرد، بعضی از تالیفات این عالم بزرگ عبارتند از: «سفینه البحار» و «مدینه الحکم و الآثار»، «مفاتیح الجنان»، «فوائد الرضویه»، «الکنى و الالقاب»، «منتهی الامال».

محدث قمی در سال 1254 هجری شمسی در قم متولد شد، در سن 22 سالگی به نجف رفت و شش سال آنجا ماند، پس از آن دوباره به ایران برگشت و تا آخر عمر، یعنی تا 65 سالگی در قم درس خواند و درس داد.

این عارف بزرگ سرانجام در اول بهمن 1319 هجری شمسی در نجف اشرف درگذشت و پیکر مطهرش در صحن حرم امیرالمؤمنین آرام گرفت.

* یک قبای کرباس در زمستان و تابستان

شیخ عباس قمی لباسش عبارت از یک قبای کرباس بسیار تمیز و معطر بود، چند سال پشت سر هم، زمستان و تابستان را با آن قبای کرباس می‌گذراند. هیچ‌گاه در فکر لباس و تجمل نبود، فرش خانه‌اش از گیم بود، از سهم امام استفاده نمی‌کرد و می‌گفت: «من اهلیت ندارم از آن استفاده کنم».

* رویه‌ای که شیخ از زنان هندی نپذیرفت

روزی در نجف اشرف دو زن محترم، اهل بمبئی و از بستگان آقا کوچک (از محترمان نجف) حضور شیخ عباس رسیده، تقاضا می‌کنند هر ماه مبلغ 75 رویه به ایشان تقدیم کنند که از لحاظ زندگی در رفاه باشند (در آن ایام، مخارج ماهانه خانواده وی از ماهی 50 رویه تجاوز نمی‌کرد) حاج شیخ عباس از پذیرفتن آن خوداری می‌کنند.

میرزا محسن محدث‌زاده، فرزند کوچک آن مرحوم، اصرار می‌کند تا قبول کنند ولی قبول نمی‌کند، تا اینکه زنان محترم ناامید می‌شوند و می‌روند.

پس از رفتن آن میرزا حسن به پدر می‌گوید: «من هم دیگر از کسبه بازار برای مخارج روزانه قرض نمی‌کنم!»، حاج شیخ عباس می‌گوید: ساکت باش! من همین مقدار هم که الان خرج می‌کنم، نمی‌دانم فردای قیامت چگونه جواب خدا و امام زمان (عج) را بدهم، چگونه بارم را سنگین‌تر کنم؟»

در اواخر عمرش، شخصی از همدان به نجف اشرف آمد و شیخ را ملاقات کرد، در ضمن صحبت از وضع داخلی وی جویا شد، آن مرحوم هر چه بود گفت، شخص همدانی در موقع رفتن مبلغی پول به ایشان داد؛ ولی محدث قمی نپذیرفت، هر چه اصرار کرد، قبول نکرد، پس از رفتن، فرزند بزرگش گفت: پدر! چرا نپذیرفتی؟ جواب می‌دهد: «گر دلم نازک و بدنم ضعیف است، طاقت جواب خدا را در قیامت ندارم!». سپس داستان امیر المومنین (ع) در شب نوزدهم رمضان را نقل کرد و گریست و به موعظه اهل خانه پرداخت.